

شانها و مسؤوليتهاي قرآني حضرت خديجه كبرى

مادر حضرت كوثر عليها السلام

شب نهم محرم ۱۴۴۴

عنوان بحث شب نهم:

صبر در برابر زبان شانسان و هجران نبی حبل

﴿إِنَّا سَنَلْقَىٰ عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا * إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلًا * إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا * وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلَ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا * رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا * وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا * وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِي النَّعْمَةِ وَمَهَلْهُمْ قَلِيلًا﴾.

سوره مزمل / ۵ تا ۱۱.

برای دریافت فایل صوت، متن و پاور پوینت مربوط به

مباحث مطرح شده در این شبها می توانید به پایگاه

اینترنتی

www.sadeqifard.com

مراجعه کنید

غلامرضا صادقی فرد

زيارت وجود مقدس حضرت ابو الفضل العباس عليه السلام .

«السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ، الْمُطِيعُ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَالْأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَسَلَّمَ. السَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ وَمَغْفِرَتُهُ وَرِضْوَانُهُ، وَعَلَى رُوحِكَ وَبَدَنِكَ. أَشْهَدُ وَأُشْهِدُ اللَّهَ أَنَّكَ مَضَيْتَ عَلَى مَا مَضَى بِهِ الْبَدْرِيُّونَ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، الْمُتَنَاصِحُونَ لَهُ فِي جِهَادِ أَعْدَائِهِ، الْمُتَبَالِغُونَ فِي نُصْرَةِ أَوْلِيَائِهِ، الدَّابُّونَ عَنْ أَحْبَائِهِ. فَجَزَاكَ اللَّهُ أَفْضَلَ الْجَزَاءِ وَأَكْثَرَ الْجَزَاءِ، وَأَوْفَرَ الْجَزَاءِ، وَأَوْفَى جَزَاءِ أَحَدٍ مِمَّنْ وَفَى بِبَيْعَتِهِ، وَاسْتَجَابَ لَهُ دَعْوَتُهُ، وَأَطَاعَ وِلَاةَ أَمْرِهِ. أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَالَعْتَ فِي التَّصِيحَةِ، وَأَعْطَيْتَ غَايَةَ الْمَجْهُودِ. فَبِعَنَّاكَ اللَّهُ فِي الشُّهَدَاءِ، وَجَعَلَ رُوحَكَ مَعَ أَرْوَاحِ السُّعْدَاءِ، وَأَعْطَاكَ مِنْ جَنَانِهِ أَفْسَحَهَا مَنْزِلًا، وَأَفْضَلَهَا غُرْفًا، وَرَفَعَ ذِكْرَكَ فِي عِلِّيِّينَ، وَحَشَرَكَ مَعَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ، وَحَسَّنَ أَوْلِيَاكَ رَفِيقًا. أَشْهَدُ أَنَّكَ لَمْ تَهِنْ وَلَمْ تَنْكُلْ وَ أَنَّكَ مَضَيْتَ عَلَى بَصِيرَةٍ مِنْ أَمْرِكَ، مُقْتَدِيًا بِالصَّالِحِينَ، وَتُتْبِعًا لِلنَّبِيِّينَ، فَجَمَعَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ وَبَيْنَ رَسُولِهِ وَأَوْلِيَائِهِ فِي مَنَازِلِ الْمُخْتَبِينَ، فَإِنَّهُ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ. ... السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا الْفَضْلِ الْعَبَّاسَ بْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ أَوْلَى الْقَوْمِ إِسْلَامًا، وَأَقْدَمِهِمْ إِيْمَانًا، وَأَقْوَمِهِمْ بِدِينِ اللَّهِ، وَأَخْوَطِهِمْ عَلَى الْإِسْلَامِ. أَشْهَدُ لَقَدْ نَصَحْتَ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَلَاخِيكَ. فَنِعْمَ الْأَخُ الْمُوَأْسَى. فَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً قَتَلْتَنِي، وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً ظَلَمْتَنِي، وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً اسْتَحَلَّتْ مِنْكَ الْمَحَارِمَ، وَأَنْتَهَكْتَ حُرْمَةَ الْإِسْلَامِ. فَنِعْمَ الصَّابِرُ الْمُجَاهِدُ، الْمُحَامِي النَّاصِرُ، وَالْأَخُ الدَّافِعُ عَنْ أُخِيهِ، الْمُجِيبُ إِلَى طَاعَةِ رَبِّهِ، الرَّابِغُ فِيهَا مَا زَهَدَ فِيهِ غَيْرُهُ، مِنَ الثَّوَابِ الْجَزِيلِ، وَالثَّنَاءِ الْجَمِيلِ. وَالْحَقُّكَ اللَّهُ بِدَرَجَةِ آبَائِكَ فِي جَنَاتِ النَّعِيمِ. اللَّهُمَّ إِنِّي تَعَرَّضْتُ لِزِيَارَةِ أَوْلِيَائِكَ، رَغْبَةً فِي ثَوَابِكَ، وَرَجَاءً لِمَغْفِرَتِكَ وَجَزِيلِ إِحْسَانِكَ، فَأَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ، وَأَنْ تَجْعَلَ رِزْقِي بِهِمْ دَارًا، وَعَيْشِي بِهِمْ قَارًا، وَزِيَارَتِي بِهِمْ مَقْبُولَةً، وَحَيَاتِي بِهِمْ طَيِّبَةً، وَأُدْرَجَنِي إِدْرَاجَ الْمُكْرَمِينَ، وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ يَنْقَلِبُ مِنْ زِيَارَةِ مَشَاهِدِ أَحْبَائِكَ مُفْلِحًا مُنْجِحًا، قَدْ اسْتَوْجَبَ غُفْرَانَ الذُّنُوبِ، وَسَسَّرَ الْعُيُوبِ، وَكَشَفَ الْكُرُوبِ، إِنَّكَ أَهْلُ التَّقْوَى وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ».

«سلام برتوای بنده شایسته مطیع خدا و رسولش و مطیع امیر مؤمنان و حسن و حسین - که صلوات و سلام خدا بر آنان باد - . سلام بر تو و رحمت خدا و بركاتش و آمرزش و رضوانش بر تو و بر روح تو و بدنت باد. من شهادت می دهم و خدا را نیز به شهادت می گیرم که به راستی توبه همان راهی رفتی که جنگجویان بدر رفتند و به همان راهی رفتی که مجاهدان راه خدا و خیرخواهان او در رویارویی با دشمنانش و نیز آنانی رفتند که در یاری اولیای خدا و دفاع از دوستانش از هیچ کوششی فرو گذار نکردند. پس خداوند تورا پاداش دهد؛ به بهترین پاداش و بیشترین پاداش و شایان ترین پاداش و کامل ترین پاداشی که به هر یک از افرادی می دهند که به بیعتش با او، وفا کرد و دعوتش را پذیرفت و از اولیای امر او اطاعت کرد. شهادت

می‌دهم که به راستی تو تمام کوشش خود را در خیرخواهی به کار بردی و نهایت تلاش خود را در این راه مبذول داشتی. پس، خدا تورا در زمره شهیدان برانگیزد و روح تورا با ارواح نیکبختان قرار دهد و عطا کند به تو از بهشت خویش، فراخترین منزل را و بهترین غرفه‌ها را و نامت را در علین، در بالاترین جایگاه‌ها، بالا برد و تورا با انبیا و صدیقان و شهیدان و شایستگان محشور سازد و آنان چه نیکورفیقانی هستند. شهادت می‌دهم که به راستی تو سستی نکردی و هرگز کوتاهی ننمودی و شهادت می‌دهم که تو از روی بصیرت و بینایی کامل در این راه رفتی؛ به مردم شایسته اقتدا و از پیامبران تبعیت کردی. پس خداوند، میان ما و تو و رسولش و دوستانش را در جایگاه‌های آنانی جمع سازد که به حق تن داده‌اند زیرا که او مهربانترین مهربانان است. ... سلام بر تو ای ابو الفضل العباس فرزند امیر مؤمنان! سلام بر تو ای فرزند سید الاوصیاء! سلام بر تو ای فرزند نخستین فردی که مسلمان شد و جلوترین کسی که ایمان آورد و سلام بر تو ای فرزند محکمترین و ایستاترین مردم، نسبت به دین خدا و با احتیاط‌ترین افراد در باره اسلام! شهادت می‌دهم که توبه خوبی در باره خدا و رسولش و در باره برادرت خیرخواهی کردی. پس، تو چه نیکو برادر همدرد از جان گذشته‌ای هستی. خدا لعنت کند مردمی که تورا کشتند و خدا لعنت کند مردمی که به تو ستم کردند و خدا لعنت کند مردمی که حرمت تورا حلال شمردند و پایمال کردند و خدا لعنت کند آنانی را که به این وسیله حرمت اسلام را دریدند. پس تو چه نیکو شکیبای مجاهد و حامی و یاور و چه نیکو برادری هستی که از برادرش دفاع می‌کند و چه نیکو فردی هستی که به اطاعت ربش پاسخ مثبت می‌دهد و چه نیکو فردی هستی که به پاداش بسیار و ستایش زیبایی مشتاق است که دیگران از آن کناره‌گیری می‌کنند. و خدا تورا به درجه پدران در بهشتهای پرنعمت ملحق سازد. خدایا من اقدام به زیارت دوستان کردم بخاطر اشتیاقی که در پاداش نیک تو دارم و به امید آمرزش و احسان بسیار زیاد تو؛ پس از تو می‌خواهم که اولاً بر محمد و آل پاکش درود فرستی و ثانیاً روزیم را بواسطه ایشان به وفور برایم ببارانی و زندگی‌ام را بوسیله آنان ثابت و مستقر سازی و زیارتم را بخاطر آنان بپذیری و حیاتم را بواسطه آنان طیب و دل‌پسند کنی و مرا در زمره افرادی قرار دهی که گرامی داشته شده‌اند و مرا از جمله کسانی قرار دهی که وقتی از زیارت زیارتگاه‌های دوستان باز می‌گردد، رستگار و کامیاب و مستوجب آمرزش گناهان و پوشیدن عیبها و برطرف شدن گرفتاریهاست. به راستی که توشایسته آن هستی که تقوای تورا پیشه کنند و به راستی که تو اهل آمرزشی».

تعبیر از «قرآن» و «عترت» به «ثقلین» حکایت از وجود سنخیت و اشتراکی عظیم میان «قرآن» و «عترت» دارد. «قرآن»، «قول» خدای عزوجل است و «عترت» نیز جایگاه القای «قول ثقیل» و آفریده‌هایی حاصل از القای «قول ثقیل» و یعنی «قول ثقیل خدای جهانیان».

آياتى چند در ذكرويشگيها و امتيازهاى حضرت خديجه ۲۶: ﴿إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلاً﴾

سنخيت و اشتراك «قرآن» و «عترت» البته به سنخيت و اشتراك ياد شده محدود و منحصر نمى شود. آيه: ﴿إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلاً﴾ و به ويژه عبارت: ﴿إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ ... أَقْوَمُ قِيلاً﴾ از اين آيه، حكايتى روشن از اين واقعيّت دارد كه:

روى انگشت هدايت قرآن به سوى «ناشئة الليل» است:

﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا﴾^۱.

«به درستي كه اين قرآن به سوى آن چيزى هدايت مى كند كه «اقوم» است و به مؤمنانى كه اعمال صالح را انجام مى دهند، بشارت مى دهد كه قطعاً براى آنان پاداشى بزرگ است.»

براى آن كه مشخص شود، انگشت هدايت قرآن به چه سويى نشانه رفته، لازم است تا دقت ديگرى در خصوص اين آيه صورت بگيرد.

آيات بسيارى از قرآن، كتاب الهى و آياتش را براى مؤمنان و براى مردم، هدايت مى خواند:

﴿... تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُبِينٍ * هُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ﴾^۲.

«... اين آيات قرآن و آيات كتابى است آشكار و هدايت و بشارتى است براى مؤمنان.»

در اين آيات، قرآن به عنوان هدايت براى مؤمنان معرفى شده اما در آيه اى ديگر از كتاب خدا، قرآن به عنوان هدايتى براى تمام مردم معرفى شده است:

﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِى أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ...﴾^۳.

«ماه رمضان، همان ماهى است كه قرآن در آن نازل شده؛ همان قرآنى كه براى آدميان هدايت است و بينه هاى از «هدايت» و بينه هاى از «فرقان» است...».

۱ سورة اسراء/ ۹.

۲ سورة نمل/ ۱ و ۲.

۳ سورة بقره/ ۱۸۵.

کتابی با این ویژگی، بر مبنای آیه: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ...»، انگشت هدایتش به سوی است که عبارت «يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ» مشخص می‌کند و صد البته که «الَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ» همان قرآن نیست بلکه پر قوام‌ترین روش و یا پر قوام‌ترین انسانهای روش مدار است.

عبارت «يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ» محل بحث و اظهار نظرهای گوناگونی قرار گرفته است و پرسیده می‌شود: قرآن کریم مردم را به چه سویی هدایت می‌کند؟ آیا قرآن، مردم را به سوی قرآن هدایت می‌کند؟ قرآن، مردم را به هدایت خدا ارجاع می‌دهد؟ مردم را به هدایت توحید دعوت می‌کند؟ مردم را به هدایت اسلام فرا می‌خواند؟ قرآن، مردم را به حق هدایت می‌کند؟ دعوت قرآن به سوی رسول خداست؟ و یا قرآن مردم را به اتباع و پیروی از رسول خدا فرا می‌خواند؟ یا هدایت و دعوت قرآن به روش و طریقی است که مجموع این دعوتها و فراخوانیهاست؟

«الَّتِي» اسم موصول مؤنث است و «هِيَ أَقْوَمٌ» صله آن می‌باشد. مجموع این دو، یعنی موصول و صله اش، برای موصوفی محذوف، صفت است. این صفت و موصوف، روی هم رفته همان محلی را مشخص می‌کند که انگشت هدایت قرآن به سوی نشانده رفته است. نباید البته فراموش شود، هر لفظی برای این منظور انتخاب شود باید مؤنث باشد.

الفاظ مؤنثی چون «الملة»، «الدِّيانَة»، «الطَّرِيقَة»، «الحالة»، «السنَّة» و... پیشنهاد کسانی است که با قواعد عربی آشنایی داشته‌اند و پیرامون این آیه بحث و برای «الَّتِي»، موصوفی را معرفی کرده‌اند. قرآن کریم، این «الَّتِي» و در نهایت، موصوفش را با ویژگی «هِيَ أَقْوَمٌ» ستوده و مشخص کرده است. «أقوم» در اینجا حتماً صفت عالی و به مفهوم «پر قوام‌ترین» است زیرا در غیر این صورت، باید روش دیگری را یافت که از این روش - روشی که هدایت قرآن هم به آن سواست - پایدارتر، محکمتر و ایستاتر و یعنی «پر قوام‌تر» باشد و این ممکن نیست.

پس بر اساس این آیه، قرآن کریم مردم را به سوی برترین محل و مرکز هدایتی آفرینش، هدایت می‌کند؛ محل و مرکزی که حتماً خود قرآن نیست.

از این جملات، این گونه بر می‌آید که:

قرآنی که خودش هدایت است مردم را به سوی «موصوف الَّتِي» هدایت می‌کند یعنی بدون هدایت موصوف الَّتِي، هدایت قرآن کامل نیست. به عبارتی دیگر، هدایت موصوف الَّتِي متمم هدایت قرآن کریم است و مکمل آن. پس هر چیزی که به عنوان «موصوف الَّتِي» انتخاب می‌شود، علاوه بر آن که باید مؤنث و دارای صفت «أقوم» باشد، باید از این ویژگی نیز برخوردار و متمم و مکمل هدایت قرآن باشد.

«موصوفِ التى» در کنار قرآن به عنوان برترین عامل هدايت و متمم و مكمل هدايت قرآنى، از سوى خدا معرفى شده است، حال اين موصوف اشاره به افراد معينى داشته باشد يا به روشى مشخص.

الفاظى مانند «الملة» كه به تمام آئين اسلام اشاره دارد، نمى تواند جاي «موصوفِ التى» بنشيند زيرا تمام قرآن، بخشى از آئين اسلام است و هدايت قرآنى نمى تواند به عنوان متمم و مكمل هدايت آئين اسلام مطرح گردد.

اگر موصوف التى الفاظى همانند «الطريقة»، «الحالة»، «السنّة» و... باشد، مفهومش اين است كه قرآن ما را به سوى هدايت «روش و سنتِ اقوم» هدايت مى كند. اگر موصوف التى جماعت و گروهى از مردم باشند، قرآن كريم ما را به سوى هدايت گروهى هدايت مى كند كه «اقوم» هستند. نبايد البته فراموش شود كه «اقوم» صفتِ عالى است و در تمام آفرينش «سنتِ اقوم» يك سنت و «افراد اقوم» نيز يك گروه بيشتر نيستند.

اكنون زمان توجه ديگرى به آيه: ﴿إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلاً﴾ است. در اين آيه، با صداى هر چه رساتر اعلام شده است كه:

«ناشئة الليل» داراى صفت همان موصوفى است كه انگشت هدايت قرآن به سويش نشانه رفته است: ﴿إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ ... أَقْوَمُ قِيلاً﴾.

بر پايه عبارت: ﴿... هِيَ ... أَقْوَمُ قِيلاً﴾، «ناشئة الليل» البته از نظر «قول»، «اقوم» است، حال آن كه براى «اقوم» بودن مركزى كه قرآن به سويش هدايت مى كند، قيدي آورده نشده است: ﴿يَهْدِي لِئَلَىٰ هِيَ أَقْوَمُ﴾ اما بايد توجه داشت كه «قيلاً» در ﴿إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلاً﴾، به ويژه با توجه به سابقه اش - كه آيه: ﴿إِنَّا سَأَلْتِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا﴾ است - با صراحت هر چه تمامتر خبر از آن مى دهد كه:

«ناشئة الليل» از نظر ايجاد و عامل ايجاد كننده اش پر قوامترين وجود در تمام عالم است.

اين به آن مفهوم است كه:

در تمام عالم از «ناشئة الليل»، پر قوامتر وجود ندارد.

و در نهايت، اين نيز به آن مفهوم است كه:

انگشت اشاره هدايت قرآن به سوى «ناشئة الليل» نشانه رفته است.

البته نبايد فراموش شود كه:

«ناشئة الليل» علاوه بر آن كه پر قوامترين وجود از نظر قول در تمام عالم است، سازگارترين

وجود با خاتم پیامبران و نیز منطبق‌ترین وجود بر آن حضرت است و این خود، تضمینی بر پر قوام بودن «ناشئه اللیل» از هر نظر نیز هست.

اگر مقصود از «قیلاً» در آیه: ﴿إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلاً﴾، اقوم بودن از نظر منطق باشد، با توجه به این که «ناشئه اللیل» سازگارترین و مطابق‌ترین آفریده با خاتم پیامبران است، باید پذیرفت که ستایش منطق پیامبر رحمت، ستایش منطق «ناشئه اللیل» نیز هست:

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ * عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ﴾^۱.

«او از روی هوی سخن نمی‌گوید. نطق او فقط وحی است؛ آن وحی که همواره به او وحی می‌شود. آن را خدایی به او آموزش داده که «شدید القوی» است.»

این اتصال همیشگی به وحی الهی سبب می‌شود تا «ناشئه اللیل» برای همیشه مورد اشاره انگشت هدایتی قرآن باشد و نباید فراموش شود که این معرفی، یک معرفی قرآنی تمام است.

﴿وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾

«ناشئه اللیل» اثر «القای قول ثقیل خدا» به پیامبر رحمت است و ناگفته پیداست که «قول» از جنس «کلمه» است و «قول ثقیل» می‌تواند مجموع کلماتی باشد که صفت «ثقیل» را یافته است. «کلمه الله» در آیاتی از کتاب خدا، توصیف شده است. برای نمونه، در «آیه غار»، «کلمه الله» به گونه‌ای معرفی شده که «علیا» است و «علیا» به مفهوم «بالترین» و «والا ترین» است.

﴿إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾^۲.

«اگر شما او را یاری نمی‌کنید، خدا او را یاری کرد در آن زمان که کافران او را بیرون کردند در حالی که او دومین دو نفر بود؛ در آن هنگام که آن دو در غار بودند، در آن زمان که او به همراه خود چنین می‌گفت: نسبت به گذشته غصه نخور خدا با ماست. پس خداوند سکینه‌اش را بر او نازل کرد و او را با لشکریانی

۱ سوره نجم / ۳ تا ۵.

۲ سوره توبه / ۴۰.

مؤید ساخت که آنان (=کافران) آن لشکریان را نمی دیدند و او خودش کلمه کافران را در پایین ترین حد قرار داد و این در حالی است که فقط «کلمه الله» بالاترین است و خداوند عزیز حکیم است.»

«کلمه اول» در عبارت: ﴿وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا﴾، منصوب و «کلمه دوم»، مرفوع است. این به آن مفهوم است که «جعل» در «کلمه اول» اثر گذاشته و در «کلمه دوم»، اثری نگذاشته و این نیز به آن مفهوم است که «کلمه کافران» را خدا در پایین ترین حد قرار می دهد در حالی که «کلمه الله» خودش در بالاترین حد قرار دارد و به اراده و قضای مستقلی برای این بالا بودن، نیازی ندارد.

«سفلی» و «علیا» بوزن «فعلی»، مؤنث «اسفل» و «اعلی» است و «اسفل» و «اعلی» یا صفت تفضیلی و یا صفت عالی است اما باید دانست که در این آیه، هر دو «صفت عالی» هستند و براین اساس، «کلمه الله»، در تمام عالم «اعلی» و به خودی خودش اعلاست.

«کلمه» در این آیه برای تعبیر از عملکرد و قدرت عملکرد و قول و سخنی به کار می رود که به عمل منتهی شود و نباید فراموش شود، بنا به آیات «قضا» و «اراده خدا»، «قول» و «فعل» خداوند یکی است:

﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^۱.

«به درستی که امر خدا این گونه است: آن گاه که او چیزی را بخواهد و شدنش را اراده کند، به آن چیز می گوید: باش؛ پس آن چیز محقق می شود.»

بنا بر این، همین آیه نیز می تواند برهانی بر این واقعیت باشد که:

«ناشئة الليل» اثر «القای قول ثقیل» و یا همان «القای قول ثقیل» است.

به همین برهان و نیز به برهان آیه: ﴿وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا...﴾، باید پذیرفت که:

«ناشئة الليل»، بالاترین و والاترین موجود در عالم است و تنها وجودهایی در این عظمت می توانند در کنار او قرار بگیرند که آنان نیز اثر «القای قول ثقیل» و یا محل پذیرش و القای این «قول ثقیل» باشند.

در توصیف دیگری از «قول خدا» در کتاب خدا، این «قول» به عنوان «صدق»ترین گفتار معرفی شده است:

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا

أَبَدًا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا^۱.

«و آنانی که ایمان آوردند و عمل صالح را انجام دادند ما به زودی آنان را به بهشتهایی وارد می‌سازیم که از زیر آنها رودها جاری است. آنان در آن بهشتهای برای همیشه جاودانه‌اند. وعده خداوند است که حق است و چه وجودی از خداوند از نظر قولی، «پر صدق‌تر» است؟!»

عبارت: ﴿وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا﴾ خدای جهانیان را از نظر «قول»، به عنوان «پر صدق‌ترین» وجود معرفی می‌کند. این «قول»، اختصاصی به «قولهای خبری» ندارد و تمام انواع قولهای خدای جهانیان را شامل می‌شود. بر این پایه، باید پذیرفت که:

وحی خدا «صدق» است، قول ثقیل خدا «صدق» است، وعده خدا «صدق» است، فرمان خدا «صدق» است، نهی خدا «صدق» است، خبر خدا «صدق» و انشای خدا «صدق» است و از آن جا که «قول» و «فعل» خدا یکی است، تمام افعال خدای حکیم نیز «صدق» است.

بنا بر این، باید پذیرفت که:

عبارت: ﴿وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا﴾ در چینه عظیمی را به بحث «صدق» و «کذب» باز می‌کند و نشان می‌دهد که بحث «صدق» و «کذب»، در تمام اقوال و نیز در تمام افعال و حتی در تمام واقعیت‌های عینی، جریان دارد؛ اگر چه در کتابها، این بحث را به گفتارهای خبری مختص دانسته‌اند.

اکنون زمان بررسی جریان بحث «صدق قول خدا» در بحث «القای قول ثقیل» است و با مرور کوتاهی به این بحث، این نتیجه به دست می‌آید که:

وقتی «قول ثقیل»، «اصدق» باشد، «ناشئة اللیل» نیز «اصدق» است و یعنی تار و پود وجود «ناشئة اللیل» صدق و بلکه در تمام عالم «اصدق» است.

این تعاریف، «ناشئة اللیل» را به عنوان فردی معرفی می‌کند که اثری از «کذب» در تمام اعمال و گفتار و اندیشه او وجود ندارد. او «صادق مطلق» است و به دلالت قطعی «آیه صادقان»، همه مؤمنان در همیشه زندگانی باید در معیت او باشند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾^۱.

«ای کسانی که ایمان آوردید! تقوا پیشه کنید و همواره در معیت «صادقان» باشید».

براین اساس، «ناشئة اللیل»، محور معیت تمام مؤمنان متقی است.

وقتی «کذب» به «ناشئة اللیل» راهی نداشته باشد و این «صدق مطلق» به دنبال اراده خاص خدا ایجاد شده باشد، به منطقی «آیه تطهیر» باید پذیرفت:

«ناشئة اللیل» یکی از «مطهرون» و بلکه محور «مطهرون» است. براین مبنا، آیات «سوره مزمل»، «اهل البیت» را نیز معرفی می‌کند:

﴿... إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۲.

«... قطعاً و حتماً این گونه است که خداوند همواره اراده آن را دارد که به صورت پیوسته رجس را فقط از شما «اهل البیت» دور سازد و همواره شما را با تطهیری کامل، تطهیر کند».

حضرت خدیجه کبری و تصدیق به کلمات برش

نیمه دوم سببی که خدای حکیم در «اسراء پیامبر رحمت» به او عطا کرد و به حضرت خدیجه اختصاص داشت، می‌رود تا به فراموشی سپرده شود. این یا به خاطر عظمت خاتم پیامبران است که سبب شده تا حضرت خدیجه در شعاع این عظمت دیده نشود و یا به آن خاطر است که دستهای مخالفان تلاش بی اندازه‌ای را در به فراموشی سپردن این نیمه اعمال کرده‌اند.

اگر چنانچه انگشت هدایت قرآن به سوی «ناشئة اللیل» نشانه رفته باشد که رفته است و اگر چنانچه «ناشئة اللیل» از نظر «قول» و «منطق»، «اقوم» باشد که هست و اگر چنانچه «ناشئة اللیل» تمام «صدق» باشد که هست و اگر چنانچه «ناشئة اللیل» تمام «طهارت» باشد که هست و اگر چنانچه «آیه تطهیر» معرف «ناشئة اللیل» باشد که هست و اگر چنانچه «ناشئة اللیل» نتیجه القای «قول ثقیل» به خاتم پیامبران باشد که هست، نمی‌توان از اثر حضرت خدیجه کبری در نشأت «ناشئة اللیل» و پذیرش «قول

۱ سوره توبه / ۱۱۹.

۲ سوره احزاب / ۳۳.

ثقیل» و به عبارتی «تصدیق به کلمات ربش» گذشت:

﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأةَ فِرْعَوْنَ ... * وَمَرْيَمَ ابْنَةَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا
فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ عَلَيْهَا إِحْسَانٌ مِمَّا نَفَخْنَا فِي نِسَاءِ الَّذِينَ آمَنُوا لَمَّا صَبَّتْ صِبْيَانَهُمْ وَأُنْزِلَ إِلَيْهَا مِنْهُنَّ أَصْحَابٌ لَهَا كَسَتْ زَكَاةً وَمَوْلَىٰ ذَا ذُرِّيَّتِهَا لَمَّا حَضَرْتِهَا فِي الصَّالَةِ لَمَّا صَبَّتْ صِبْيَانَهُمْ وَأُنْزِلَ إِلَيْهَا مِنْهُنَّ أَصْحَابٌ لَهَا كَسَتْ زَكَاةً وَمَوْلَىٰ ذَا ذُرِّيَّتِهَا لَمَّا حَضَرْتِهَا فِي الصَّالَةِ لَمَّا صَبَّتْ صِبْيَانَهُمْ وَأُنْزِلَ إِلَيْهَا مِنْهُنَّ أَصْحَابٌ لَهَا كَسَتْ زَكَاةً وَمَوْلَىٰ ذَا ذُرِّيَّتِهَا لَمَّا حَضَرْتِهَا فِي الصَّالَةِ﴾^۱

«و خداوند زن فرعون را به عنوان ضرب المثل مردمان مؤمن معرفی کرده است. ... و نیز مریم دختر عمران را، همان کسی که خود را پاکدامن نگاه داشت و در او از روح خود دمیدیم و «کلمات رب خود» و کتابهای او را تصدیق کرد و او از «قانتان» بود».

آیاتی چند در ذکر ویژگیها و امتیازهای حضرت خدیجه

۲۷: ﴿وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَأَهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا﴾

در «سوره مزمل»، خدای حکیم به پیامبرش فرمان داده است تا در شبی خاص، حدود نیمی از شب را به ترتیل کامل قرآن و یا به ترتیل کامل قرآن کامل بپردازد زیرا که قرار بود در ادامه، «قول ثقیلی» را به او القا کند.

به منطق کتاب خدا، به دنبال «القای قول ثقیل»، «ناشئه اللیل» ایجاد می شود و به امضای الهی، «ناشئه اللیل» مطابق ترین وجود با خاتم پیامبران و به تعبیری، نسخه دوم آن حضرت است.

بعد از معرفی «ناشئه اللیل»، زمان تعیین تکلیف خاتم پیامبران در ارتباط با این وجود مبارک و مقدس فرا می رسد. بر این اساس، پیامبر رحمت باید در ضمن «سبحی طویل» در تمام عالم، به ذکر «اسم رب» و به گونه ای خاص، به ذکر «این اسم رب» بپردازد.

در ادامه، پیامبر رحمت باید از دیگران ببرد و به خدا اتکال کند؛ از دیگرانی که او را آزارهای بسیاری می دهند و به خدایی اتکال کند که رب مشرق و مغرب است.

تا نقطه «ذکر اسم رب»، همه چیز در مسیری مشخص و تعریف شده به گونه ای قرار دارد که اتصال و ارتباط میان اجزای این واقعه، به خوبی مشاهده می شود و قابل تعریف است اما از این نقطه به بعد، دستور جدایی به گونه ای صادر شده که برای مخاطبان، پرسش ساز می شود که به دنبال این وقایع، چه واقعه ای رخ داده و یا چه واقعه ای قرار است رخ دهد که حد آزار و ایذاء را به آن جا می رساند که دستور جدایی، آن هم به این صورت، صادر می شود؟!

شأن و آزارهای زبانی شائنان

وجود «واو عطف» در آغاز آیه: «وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَأَهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا»، این آیه را به آیه قبل و از آن طریق به آیات قبل ارتباط می‌دهد. این در حالی است که بحث این آیات هنوز از سیاق آیات قبل خارج نشده و کماکان وجود مبارک خاتم پیامبران به صورت خاص و منحصر به فرد، مورد خطاب این آیات است. این تکالیف - هر چه باشد - غیر قابل تسری به امت آن حضرت است.

«واو عطف» اگر چه نشانه ترتیب نیست اما وجود «فاء» در «فَاتَّخَذَهُ وَكَيْلًا» سبب صدور این حکم می‌شود که دستور صبر باید بعد از دستور: «وَتَبَيَّلْ إِلَيْهِ تَبْيِيلًا» عملی شود. البته میان «اتخاذ وکیل» و «صبر» و «هجرتان جمیل»، ممکن است ترتیب وجود داشته و ممکن نیز هست که از این ترتیب، خبری هم در میان نباشد.

بر اساس فرمان: «وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَأَهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا»، پیامبر رحمت وظیفه دارد تا در برابر سخنان افرادی صبر پیشه کند که در اطراف او حضور دارند و با سخنانشان آن حضرت را آزار می‌دهند. عنوان عمومی این افراد، «شائنان» است. پیامبر خدا علاوه بر صبر در مقابل شائنان، باید با هجرتانی زیبا از آنان دور شود. بنا بر این، اولین پرسشی که در این خصوص به ذهن خطور می‌کند این است که این شائنان، چگونه افرادی بودند و با چه جملاتی پیامبر رحمت را مورد آزار قرار می‌دادند؟

برای یافتن پاسخی برای این پرسش، لازم است دقت شود که «سوره مزمل» از اولین سوره‌هایی است که پس از دعوت علنی خاتم پیامبران، بر آن حضرت نازل شده است. بنا بر این، شائنتهای مطرح شده در این آیه، به این مقطع از دعوت آن حضرت ارتباط می‌یابد.

علنی ساختن دعوت خاتم پیامبران با فرمانی از جانب ربش، صورت گرفته است:

﴿فَأُصْدِعَ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرَضَ عَنِ الْمُشْرِكِينَ * إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ * الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ * وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرَكَ بِمَا يَقُولُونَ * فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ﴾^۱

«پس آنچه را که به آن فرمان داده می‌شوی با صدای بلند فریاد کن و از مشرکان روی برتاب. ما شر استهزاء کنندگان را از تو برطرف می‌کنیم. همان افرادی که با «الله» معبود دیگری را قرار می‌دهند. پس، آنان به زودی می‌دانند. و ما حتماً می‌دانیم که سینه‌تواز آن چه آنان می‌گویند، هماره تنگ می‌شود. پس به وسیله

حمد ربّ، تسبیح کن و از ساجدان باش.»

در همین آیات و در همان آغاز دعوت، خدا به پیامبرش خبر داده است که سخنان زیادی به خاتم پیامبران گفته می شود که او را در فشار بسیار زیادی قرار می دهد و او با وجود قطعیت این جسارتها، وظیفه دارد تا که دعوتش را علنی کند و هرگز نمی تواند با آغاز این جسارتها و ادامه آنها، در دعوت و در علنی ساختن دعوت، کوتاهی کند و نمی تواند به جای دعوت علنی، از دعوت دست بکشد و از مردم دوری بگزیند. بنا بر این، با اطمینایی که شکی به آن راه ندارد، باید پذیرفت که:

جنس جسارتهایی که در راه دعوت پیامبر رحمت به آن حضرت می شود، با جنس جسارتهایی که آیه: ﴿وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا﴾ به آنها اشاره می کند، کاملاً متفاوت است.

عبارت: ﴿فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ﴾ بعد از ﴿وَلَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّكَ يَصِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ﴾، بیانگر تکلیف پیامبر رحمت در این خصوص است و باید توجه داشت، مادامی که در دعوت خاتم پیامبران، چنین جسارتهایی وجود داشته باشد، روش برخورد همین روشن است.

در آیات متعدد دیگری از کتاب، از همین نوع از جسارتها و همین روش از مقابله، بحث به میان آمده است. در آیاتی از «سوره مبارکه طه» این گونه آمده است:

﴿فَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ﴾^۱

«پس بر آن چه آنان می گویند، صبر پیشه کن و به وسیله حمد ربّ قبل از طلوع خورشید و قبل از غروب آن، تسبیح او را کن و بخشی از گاه های شب و دو سوی روز به تسبیح او پرداز تا آن که تو خودت رضایت یابی.»

این دستور العمل، دستور العمل خدای جهانیان به پیامبر رحمت اوست که برای مقابله با تمام شنائتهای زبانی و از جمله شنائت ابتری زبانی، صادر شده است. این دستور العمل، دستور العمل تحمل شنائتهاست و بر اساس صبر و تسبیح صبح و شام پیامبر رحمت پایه ریزی شده است.

در فرمانی مشابه این فرمان، خدای حکیم به خاتم پیامبرانش این گونه فرمان داده است:

﴿فَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ * وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَأَدْبَارَ السُّجُودِ﴾^۱.

«پس بر آن چه آنان می‌گویند، صبر پیشه کن و به وسیله حمد ربّت قبل از طلوع خورشید و قبل از غروب آن، او را تسبیح کن و پس از آن، بخشی از شب و نیز به دنبال سجده‌ها، به تسبیح او پرداز.»

تکلیف پیامبر رحمت بر اساس این فرمان نیز «صبر همیشگی» و «تسبیح به حمد رب» در زمانهای خاص است. در این آیات نیز بحثی از «هجرتان جمیل» به میان نیامده است.

این آیات، آیاتی از «سوره ق» است. در آیه دیگری از همین سوره، این گونه آمده است:

﴿مَنْ أَعْلَمَ بِمَا يَقُولُونَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ فَذَكَرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ﴾^۲.

«ما به آن چه آنان می‌گویند، داناتریم و توجباری علیه آنان نیستی. پس هر آن فردی را که از وعید من هراسان است، با قرآن به تذکر وادار کن.»

در این آیه، نه تنها به پیامبر رحمت فرمان هجرتان داده نشده بلکه بر اساس فرمان: ﴿فَذَكَرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ﴾ پیامبر رحمت باید در صورت بروز این جسارتها، با جسارت کنندگان و یا با گروه خاصی از آنان، به مذاکره پردازد که در هر حال، این فرمانها با فرمانی که در آیه: ﴿وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا﴾، صادر شده، بسیار متفاوت است و نشان می‌دهد:

این دو گروه، دو گروه از جسارت است و شائنان این جسارتها نیز با یکدیگر متفاوت هستند اگر چه در همه این آیات، به زبانی بودن این جسارتها، تصریح شده است.

در آیاتی از کتاب خدا، خیر از حزن داده شده است که از راه این جسارتها به قلب خاتم پیامبران وارد می‌شد. در این گروه از آیات، به پیامبر رحمت دلداری داده شده و سخن از تکلیف دیگری به میان نیامده است:

﴿فَلَا يَحْزَنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ﴾^۳.

«پس قول آنان تو را محزون نسازد. به درستی که ما می‌دانیم، هر آن چه را شما پنهان می‌کنید و نیز هر آن چه را شما آشکار می‌سازید.»

۱ سوره ق/ ۳۹ و ۴۰.

۲ سوره ق/ ۴۵.

۳ سوره یس/ ۷۶.

در این آیه، به صورت ضمنی، این خبر به خاتم پیامبران داده شده است که جسارت‌های بسیاری در قلبها و مغزهای شائنان وجود دارد که آنان هنوز به آنها دم نزده‌اند و آنها را بر زبان نیاورده‌اند اما پیامبر رحمت باید در هر دو مورد، دل‌داری خدایش را پذیرا باشد؛ چه در مورد جسارت‌هایی که بر زبان رانده شده و چه در مورد آنهایی که هنوز فرصت اظهار نیافته است.

در آیه دیگری از این آیات، این گونه آمده است:

﴿وَلَا يَحْزَنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾^۱

«وقول آنان تو را محزون نسازد. به درستی که تمام عزت از آن خداوند است. او همان خدای سمیع و علیم است.»

این همه در حالی است که پیامبر رحمت به سخنان بسیاری از شائنان گوش نیز می‌داده است و یا به تعبیری، باید گوش می‌داد:

﴿وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنْهُمْ خُشْبٌ مُسْنَدَةٌ يَحْسَبُونَ كُلَّ صَاحِبَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنْى يُؤْفَكُونَ﴾^۲

«و آن گاه که تو آنان را می‌بینی، جسمهای آنان تو را به شگفتی وامی‌دارد و اگر چنانچه آنان بگویند، توبه سخنان آنان گوش فرا می‌دهی. تو گویی که آنان تکه چوبهایی هستند که در زمین فرو شده‌اند. آنان هر صدایی را علیه خودشان می‌پندارند. آنان دشمنند، پس از آنان دوری کن که خداوند با آنان ستیزه کند، چرا آنان به راه افک می‌روند؟!»

وجود این آیات در کتاب خدا، برهانی روشن بر این واقعیت است که:

با نزول آیه: ﴿وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَأَهْبِزْهُمْ هَزَبًا جَمِيلًا﴾، برای مقابله با شائنان منظور نظر این آیات، پرونده ویژه‌ای باز شده که با تمام پرونده‌های جسارت به خاتم پیامبران، متفاوت و بلکه بسیار متفاوت است.

شناختها و شائنان، شناسی ویژه و شناسانی خاص

از آن جا که شائنان از میان افرادی بودند که در اطراف خاتم پیامبران و در محیط نزدیک زندگانی آن

۱. سوره یونس/ ۶۵.

۲. سوره منافقون/ ۴.

حضرت و با او زندگی می‌کردند، می‌توان عدّه زیادی را یافت که هم به این شنائتها و هم به شنائتهای منظور نظر آیات مطرح شده دیگر، اقدام می‌کردند. بنا بر این، باید تفاوت در برخورد را در نوع شنائت جستجو کرد و یعنی باید پذیرفت که:

شنائت مذکور در آیه: ﴿وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا﴾، شنائت و جسارت ویژه‌ای است که راه مقابله با آن، دست کم تا مدت زمانی که آیه ﴿وَدَرْزِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِي النَّعْمَةِ وَمَهَلْهُمُ قَلِيلًا﴾ مشخص می‌کند، هجران جمیل خاتم پیامبران است.

برای شناخت این شنائت ویژه، یکی از راه‌های کم پیچ و خم، بررسی تمام شنائتهای گزارش شده قرآنی است که در تمام دوران دعوت خاتم پیامبران متوجه آن حضرت شده است.

«شاعر»، «کاهن»، «مجنون» و ترکیب این جسارتها، شنائتهای شایعی بود که از روزهای اول دعوت، به خاتم پیامبران روا داشته می‌شد. این جسارتها البته اختصاصی به روزهای اول دعوت نداشت و تا آخرین روزها نیز شائنان با این شنائتها به آن حضرت، جسارت می‌کردند. در یکی از این برخوردها که ظاهراً به مقطع آغازین دعوت نیز ارتباط می‌یابد، این گونه آمده است:

﴿إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ * وَيَقُولُونَ إِنَّا لَتَارِكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ * بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ وَصَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ * إِنَّكُمْ لَنَائِقُوا الْعَذَابِ الْأَلِيمِ﴾^۱

«آنان این گونه بودند که هرگاه به آنان گفته می‌شد: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، استکبار می‌ورزیدند و این گونه می‌گفتند: آیا ما باید برای شاعری مجنون دست از خدایانمان برداریم؟! ولی نه؛ او حق را با خود آورده و رسولان الهی را تصدیق کرده است. به درستی که شما حتماً چشنده آن عذاب دردناک هستید».

دعوت مردم به گفتن «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، اولین دعوت خاتم پیامبران یا از اولین دعوت‌های آن حضرت بود و بنا به تصویر این آیات، مشرکان در مواجهه با این دعوت، خاتم پیامبران را «شاعری دیوانه» می‌خواندند اما باید دانست که مبنا در مقابل این جسارتها هیچ‌گاه سکوت و صبر و هجران نبود. هم خدا به این جسارتها پاسخ داده و هم به فرمان او، پیامبر رحمت با این جسارتها مقابله کرده و آیتی که مطرح شد، پاسخ خدا به شائنانی است که مشرک هستند.

در آیات دیگری از کتاب، به پاسخ یا پاسخهایی اشاره شده است که پیامبر رحمت باید در مقابل این شائنان بر زبان مبارکش جاری کند:

﴿فَذَكِّرْ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ * أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَتَرَبِّصُ بِهِ رَيْبَ الْمُنُونِ * قُلْ تَرَبَّصُوا فَإِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ﴾^۱

«پس به بازگویی ذکر بپرداز که با نعمت رب تو نه کاهن هستی و نه جن زده. یا آنان می‌گویند: شاعری است که ما به انتظار مرگ او نشسته‌ایم. بگو به انتظار بنشینید که من هم با شما از به انتظار نشستگان هستم».

ملاحظه می‌شود، در مواجهه با این شائنان، نه تنها فرمانی برای «صبر» نازل نشده بلکه جدا شدن از شائنان نیز مورد فرمان خدا قرار نگرفته و این در حالی است که آیه: ﴿وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَأَهْبِزْهُمْ هَزْجًا جَمِيلًا﴾ هم به «صبر» در مقابل گفته‌های شائنانی ویژه فرمان داده است و هم به «هجران جمیل» از خود آنان. این تفاوت، گویای این حقیقت است که:

شنائت مطرح شده در این آیات، از نوع شنائتهای شاعر و کاهن و مجنون نیست؛
شنائتهایی که در تمام عمر به خاتم پیامبران روا داشته می‌شد.

این در حالی است که شنائتهای شاعری و مجنونی و کاهنی اختصاصی به خاتم پیامبران ندارد و به گزارش کتاب خدا، تمام پیامبران الهی با این شنائتها روبرو بوده‌اند و کتاب خدا در هیچ موردی، از وظیفه صبر و هجران پیامبران در مقابل این شنائتها گزارشی به دست نداده است:

﴿كَذَلِكَ مَا آتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ﴾^۲

«این گونه است که هیچ رسولی به پیشینیان آنان مبعوث نشده مگر آن که آنان گفتند: ساحریا مجنون است».

شنائت دیگری که به قبل از نزول «سوره مبارکه کوثر» ارتباط می‌یابد و باید در این مطالعه مد نظر قرار بگیرد، «شنائت تودیع خدا نسبت به پیامبر رحمت» است:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * وَالضُّحَى * وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى * مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى * وَلِالْآخِرَةِ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الْأُولَى * وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى﴾^۳

«به «اسم الله» که «رحمان» است، که «رحیم» است. قسم به «الضحی» و قسم به «اللیل» آن گاه که

۱ سوره طور/ ۲۹ تا ۳۱.

۲ سوره ذاریات/ ۵۲.

۳ سوره ضحی/ ۱ تا ۵.

به سکون می افتد و آرام می گیرد که رب تو هرگز تو را به سختی وداع نگفته و هرگز مورد خشم قرار نداده و این که حتماً «ما تأخر» برای تو پر خیرتر از «ما تقدّم» است و این که حتماً رب تو به زودی به تو «اعطا» می کند و به دنبال آن اعطا، تورا ضی می شوی».

آیه شریفه: ﴿مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى﴾ حکایت از آن دارد که به دنبال رویداد واقعه مشخصی، شائنان سخت ادعا می کردند که رب پیامبر رحمت او را به شدت «تودیع» کرده است. صورت خارجی آن واقعه به گونه ای بود که شائنان به انتشار چنین جسارتی اقدام کرده بودند.

در این آیات، خدای حکیم با روش بدیعی به این شنائتها پاسخ گفته است. این روش پاسخگویی البته با صبر و هجران جمیل خاتم پیامبران از شائنان، هیچ منافاتی ندارد و می تواند به صورت توأمان به انجام برسد. نباید فراموش شود که خطاب این آیات و تمام آیات این سوره به جز بسمله و قسمهای آغاز سوره، به خاتم پیامبران است و خدای جهانیان با مخاطب قرار دادن پیامبر رحمت، به این شنائتها پاسخ داده است و همان گونه که ملاحظه می شود، در این روش، چیزی نباید به اطلاع شائنان برسد تا به برخورد با آنان نیازی باشد.

شنائت «وَدَّعَكَ رَبُّكَ» شنائت ویژه و منحصر به فردی است که تنها در برهه کوتاهی از زندگانی خاتم پیامبران نسبت به او روا داشته می شد و هرگز تکرار نشده است. همین آیات به خوبی نشان می دهد که این شنائت، به دنبال عملی از پیامبر رحمت صورت گرفته بود که با توجیه و تفسیر شائنان، این گونه تصویر می شد و آن تصویرها، در قالب این جسارت، بر زبان شائنان جاری می شد.

یکی دیگر از شنائتهای آن روزهای دعوت خاتم پیامبران، شنائت ابتری بود. در «سوره کوثر» از این شنائت با خود تعبیر «شنائت» یاد شده است:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوثَرَ * فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحَرْ * إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾^۱

«به اسم الله» که «رحمان» است، که «رحیم» است. به درستی که ما به تو «الکوثر» را عطا کردیم. پس «نحر» کن و برای رب خودت «صلاة» بگزار. در حقیقت و به حق، این «شانی» تو است که حتماً «ابتر» است».

از این آیات و به ویژه از آیه: ﴿إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾ دانسته می شود که این شنائت، دردناکترین شنائتی است که به خاتم پیامبران روا داشته می شد. بر مبنای آیه: ﴿إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾ خدای حکیم

سخت‌ترین عذاب دنیوی را بر شائنان نازل می‌سازد. آغاز مجازات شائنان با این عذاب، البته زمانی بعد از ولادت فرزند خاتم پیامبران است.

برخورد با شائنان ابری، قبل و بعد از القای قول ثقیل

تعبیر: «شائِنَكَ» در ﴿إِنَّ شَائِنَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾، تعبیر ویژه‌ای است که تنها در مورد «شائنان ابری خاتم پیامبران» به کار رفته است. برای جسارت‌های دیگری که به آن حضرت روا داشته می‌شد، اولاً از تعبیر «شنائت» استفاده نشده و ثانیاً این «شنائتها» به آن حضرت اختصاص داده نشده است.

مهمتر آن که خدا نفس این «شنائتها» را با «عذاب ابری» برابر دانسته، نه آن که آن را پایه‌ای برای عذاب‌های بعدی قرار داده است تا آن که بعد از آن، این پرسش پیش آید که آیا خدا «شائنان» را در دنیا عذاب می‌کند یا در آخرت؟ این خود حکایت از آن دارد که خدا برای «شنائت ابری» پرونده خاصی را باز کرده است و «شائنان ابری» را با عذابی ویژه و به صورتی خاص در دنیا و نیز به صورتی ویژه در آخرت، مورد عذاب قرار می‌دهد.

البته آیاتی که مطرح شد، حکایت از آن دارد که این ویژه شدن، از یک زمان مشخص به «شنائت ابری» اضافه شده و الا تا قبل از آن زمان مشخص، برخورد با این «شائنان» همانند برخورد با سایر «شائنان» بود.

این زمان مشخص در آیات «سوره مبارکه کوثر» مشخص شده است. بر این اساس، زمان «اعطای الکوثر» - که به نظر می‌رسد زمان ولادت فرزند خاتم پیامبران باشد - زمان آغاز برخورد ویژه با «شائنان ابری خاتم پیامبران» است.

زمان «اعطای الکوثر» از آن جهت با «زمان ولادت فرزند خاتم پیامبران» مقارن دانسته شد که در مدت حمل این فرزند، شائنان با این موضوع به همان صورتی برخورد می‌کردند که قبل از آن برخورد می‌کردند؛ به خصوص اگر حمل در بیرون علامتی نداشته باشد.

بنا بر این و بر مبنای آیات «سوره مزمل»، برخورد پیامبر رحمت با شائنان - و به صورتی خاص، با شائنان ابری - را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد:

۱. زمان القای قول ثقیل تا ولادت.

۲. قبل از القای قول ثقیل.

به منطق آیات این سوره، بعد از «القای قول ثقیل»، پیامبر رحمت باید در مواجهه با تمام

«شانثان» و از جمله «شانثان ابتری»، صبر پیشه کند و با هجرانی جمیل از آنان دوری
گزیند اما باید دانست که این تکلیف، تنها به همین دوره اختصاص دارد و شامل قبل
از «القای قول ثقیل» و حتی بعد از آن نیز نمی‌شود.

به همین منطقی، قبل از «القای قول ثقیل»، پیامبر رحمت باید با «شانثان ابتری»، به همان صورتی
عمل کند که با سایر شانثان در تمام عمر مبارکش باید عمل کند؛ او باید به این شنائتها به روشهای مطرح
شده در آیات، پاسخ بگوید.

بنا بر این و بر مبنای آن چه گذشت، باید پذیرفت:

اولاً آیه: ﴿وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَأَهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا﴾ تکلیف پیامبر رحمت را در رابطه
با «شانثان ابتری» مشخص می‌کند و ثانیاً این تکلیف، تکلیف آن حضرت در فاصله
میان «القای قول ثقیل» و ولادت فرزند آن حضرت است.

پایان مهلت شانثان

صبری که در آیه: ﴿وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَأَهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا﴾ از آن سخن گفته شده، صبری بی
انتها نیست و بلکه به منطقی همین آیات، این صبر، تنها در مدتی کوتاه به خاتم پیامبران تکلیف شده
است. این مهلت کوتاه نیز در آیه: ﴿وَذُرِّيَ وَالْمُكَدِّبِينَ أُولِيَ النَّعْمَةِ وَمَهَّلَهُمْ قَلِيلًا﴾ مشخص شده است.

بنا بر این و بر مبنای این آیات، در این دوران، پیامبر رحمت علاوه بر صبر و هجران، دو کار مهم دیگر
را نیز باید به انجام برساند:

۱. تکذیب کنندگان صاحب نعمت را به خدا واگذار کند.

۲. مدت کوتاهی به آنان مهلت دهد.

«واو واهجرهم» و نیز «واو وذرني» و هم چنین «واو ومهلهم»، هر سه «واو عطف» است و بر این مبنای باید
پذیرفت که این سه کار به اضافه «صبر کردن»، چهار کار متفاوت است و یعنی باید پذیرفت که «صبر
کردن» در مقابل «شانثان»، یک کار و «مهلت دادن» به آنان و یا به مکذبان و یا به مجموع مکذبان و شانثان،
کاری دیگر و «واگذاری آنان به خدا» کار سوم و «هجران جمیل از آنان» کار چهارمی است که پیامبر رحمت
باید آنها را در این مقطع، به انجام برساند.

مرجع ضمیر «هم» در ﴿وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَأَهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا﴾ فاعل فعل «يَقُولُونَ» و یعنی
افرادی هستند که به جسارت زبانی نسبت به خاتم پیامبران اقدام می‌کردند اما تشخیص مرجع ضمیر

«هُم» در «وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِيَ النَّعْمَةِ وَمَهَلْهُمْ قَلِيلًا» از این سهولت برخوردار نیست. سه حالت مختلف برای مرجع این ضمیر وجود دارد:

۱. این ضمیر به «المکذبین» باز می‌گردد.
 ۲. این ضمیر به مرجع ضمیر «هُم» در «وَأَهْجُزُهُمْ» باز می‌گردد.
 ۳. این ضمیر به مجموع این دو گروه باز می‌گردد.
- با وجود دو مرجع مشخص برای ضمیر «هُم»، نوبت به حالت سوم نمی‌رسد و حالت اول به دلیل نزدیکتر بودن مرجع ضمیر به ضمیر، از حالت دوم ارجح است. یعنی بر مبنای این آیه، پیامبر رحمت باید آن «مکذبان مشخص» را به خدا واگذار کند و به آنان به مقدار کمی مهلت دهد.

ارتباط دو آیه: «وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِيَ النَّعْمَةِ وَمَهَلْهُمْ قَلِيلًا» و «وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَأَهْجُزُهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا» بر این واقعیت مهم دلالت دارد که «شاننان» نیز در حکم واگذار شدن و نیز مهلت گرفتن از پیامبر رحمت، با «مکذبان» اشتراک دارند. یعنی پیامبر رحمت بر اساس این فرمانها، باید به «شاننان» نیز مهلت دهد؛ خواه تعبیر «مکذبان» آنان را نیز شامل شود، خواه نشود. این در حالی است که به منطق کتاب خدا، هر نوع شنائتی، تکذیب خاتم پیامبران به حساب می‌آید:

﴿قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ* وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا وَأَوْدُوا حَتَّىٰ أَنَاهُمْ نَصْرُنَا وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ وَلَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَبِيِّ الْأُمْسَلِينَ﴾^۱

«ما به خوبی می‌دانیم، آنچه آنان می‌گویند تو را محزون می‌سازد. پس، به درستی که آنان تو را تکذیب نمی‌کنند و لیکن ستمکاران، آیات خدا را انکار می‌کنند و به تحقیق که رسولانی قبل از تو مورد تکذیب واقع شدند. آنان علاوه بر آن که بر تکذیبهای روا داشته شده صبر کردند، بر آزارها نیز صبر کردند تا آن زمان که «نصرت ما» به آنان رسید و برای «کلمات الله»، تبدیل کننده‌ای وجود ندارد و به تحقیق که بخشی از خبر فرستاده شدگان، به تو رسیده است.»

در این آیات، خدای حکیم با عبارت: «قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ» با صراحت هر چه تمامتر اعلام کرده که جسارت‌های زبانی به خاتم پیامبران، تکذیب آن حضرت است. این در حالی که در ادامه و با عبارت: «وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا وَأَوْدُوا حَتَّىٰ أَنَاهُمْ نَصْرُنَا»، به این نکته نیز تصریح شده که این قاعده، اختصاصی به خاتم

پیامبران ندارد و هرگونه آزاری به پیامبران خدا روا داشته شود، تکذیب آنان به حساب می‌آید و با سایر روشهای تکذیبی، از یک پرونده برخوردار است.

بنا براین، باید پذیرفت که:

آیه: ﴿وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِيَ النَّعْمَةِ وَمَهَلْهُمْ قَلِيلًا﴾ در واقع، تکلیف شائنان مذکور در آیه: ﴿وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَأَهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا﴾ را مشخص می‌کند؛ خواه صحبت از مکذبان دیگری نیز در بین باشد و خواه نباشد.

با صدور فرمان: ﴿وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِيَ النَّعْمَةِ﴾ پیامبر رحمت باید «مکذبان اولو النعمه» را به خدا واگذار کند و این به آن مفهوم است که پیامبر رحمت از نزدیک با آنان در تماس و ارتباط بود و با وجود این ارتباط نزدیک، باید پذیرفت که:

مقصود از «مکذبان اولو نعمه» در این آیه، تمام افرادی نیستند که با این صفت وجود داشته‌اند و یا پدید خواهند آمد.

«الف و لام المکذبین» مانند همه یا بسیاری از «الف و لام»های قرآنی، یا «الف و لام تعریف» و یا «الف و لام جنس» است. در حالت اول، تنها بعضی از «مکذبان» منظور نظر آیه هستند و در حالت دوم، همه «مکذبان»، مورد نظر این عبارت قرار گرفته‌اند.

اکنون و با وجود ارتباط نزدیکی که عبارت: ﴿وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِيَ النَّعْمَةِ﴾ از آن خبر می‌دهد، باید حکم کرد که «الف و لام المکذبین»، «الف و لام تعریف» است و یعنی باید پذیرفت که:

تنها بعضی از «مکذبان اولو نعمه» باید به خدا واگذار شوند.

برای آن که «الف و لام المکذبین»، «الف و لام تعریف» باشد، باید عاملی برای تعریف آن وجود داشته باشد و با مروری دیگر بر این آیات، ملاحظه می‌شود که هیچ عاملی برای تعریف این «مکذبان» جز عبارت: ﴿وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَأَهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا﴾ وجود ندارد و یعنی باید پذیرفت:

«مکذبان اولو نعمه» ای که پیامبر رحمت باید آنان را به خدای جهانیان واگذار کند، همان افرادی هستند که پیامبر رحمت را با زبانشان آزار می‌دادند و پیامبر رحمت وظیفه یافته است که از آنان دوری کند. یعنی آنان همان «شائنان ابتری پیامبر خدا» هستند.

یعنی:

از میان مخاطبان خاتم پیامبران، تنها افرادی به «شائنت ابتری» اقدام می‌کردند که با

وصف «اولو نعمه» توصیف می شدند.

از آیات «سوره مدثر» با ویژگیهای دیگری از این افراد می توان آشنا شد که آن ویژگیها می تواند تعبیر «اولو النعمه» را نیز تعریف کند:

﴿ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا * وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا * وَبَنِينَ شُهُودًا * وَمَهَدْتُ لَهُ تَمَهِيدًا * ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ * كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا * سَأُرْهِقُهُ صَعُودًا﴾^۱

«مرا با فردی به تنهایی رها ساز که او را آفریدم و برای او مال ادامه داری را قرار دادم و پسرانی را در کمال سلامت به او دادم که در جامعه حاضر بودند و برای او تمام تمهیدات را آماده ساختم. پس از این همه و با فاصله ای زیاد، او طمع و چشم داشت آن را داشت که من زیاده تر بدهم. هرگز این گونه نیست، زیرا که او با آیات ما به شدت دشمن است. من او را به زودی و در حالی که به شدت در حال صعود است، با دست قدرت می گیرم.»

دیده می شود که شائنان، در کنار تمام داراییها، دارای پسرانی چند نیز بودند. همین مطلب البته به آنان جرأت و جسارت بیشتری می داد تا به شنائت ابتری خاتم پیامبران اقدام کنند.

مهلت خدا به شائنان ابتری و پایان مهلت آنان

بر مبنای فرمان صادره در آیه: ﴿وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِيَ النَّعْمَةِ وَمَهَلْهُمْ قَلِيلًا﴾، پیامبر خدا باید به «مکذبان شائنی» مهلت بدهد و ناگفته پیداست که خدا نیز با این مهلت دادن به آنان مهلت خواهد داد:

﴿فَمَهَلِّ الْكَافِرِينَ أَهْمَلْهُمْ رُؤِيدًا﴾^۲

«پس توبه کافران مهلت ده، من نیز به آنان مهلتی خواهم داد که مهلت باشد.»

یعنی:

در زمانی که پیامبر رحمت به این شائنان مکذب و این مکذبان شائنی مهلت می دهد، خدا آنان را عذاب نخواهد کرد.

۱ سوره مدثر/۱۱ تا ۱۷.

۲ سوره طارق/۱۷.

این در حالی است که بر مبنای «إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ» عذاب شائنان ابتری پیامبر رحمت بعد از اعطای «الکوثر» قطعی است و این به آن مفهوم است که:

دوره مهلت شائنان، با این اعطا به پایان می‌رسد.

پیش از این دانسته شد که آغاز مهلت شائنان، «القای قول ثقیل» است و اکنون روشن شد که پایان این مهلت، «اعطای کوثر» است. بنا بر این، باید این نکته را نیز پذیرفت که:

دوره حمل الکوثر، زمانی است که خدای حکیم به شائنان مهلت داده و در همین دوره است که خاتم پیامبران باید صبر کند و در همین دوره است که آن حضرت با هجرانی جمیل باید از شائنان دوری کند و در همین دوره است که او باید شائنان صاحب نعمت را به خدای جهانیان بسپارد.

هجران جمیل حضرت خدیجه کبری

دوره حمل الکوثر، زمان هجران جمیل خاتم پیامبران است و ناگفته پیداست که در این دوره، هجران جمیل به خاطر وجود مبارک حضرت خدیجه کبری و برای جلوگیری از خطراتی انجام شد که ممکن بود از سوی شائنان متوجه آن حضرت شود و الا قبل و بعد از این دوران، وظیفه خاتم پیامبران نه صبر بود و نه هجران جمیل.